

واکاوی فقهی مسؤولیت حکومت در بلایا و بیماری‌های واگیردار

محمدصادق رجیبی*

تأیید: ۱۴۰۰/۴/۲۳

دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۴

چکیده

بلایای طبیعی و برخی بیماری‌های واگیردار، قدمتی به پهنای تاریخ بشر دارد. مقابله با برخی حوادث اجتماعی و علاج آن؛ مانند سیل، زلزله و بیماری‌های همه‌گیر نظیر کرونا، تنها از عهده افراد بر نمی‌آید و نیازمند تصمیمات کلان و امکانات گسترده است که در اختیار افراد نیست و باید از اختیارات حکومتی و ابزارهای در اختیار آن بهره برد. اما آیا حکومت در این شرایط، وظایف و مسؤولیت‌هایی را بر عهده دارد، یا فقه هیچ مسؤولیتی را متوجه حکومت نکرده است؟ بر اساس طایفه‌ای از روایات، اهتمام به امور مسلمین و دفع ضرورت از آن‌ها بر همگان از جمله حکومت لازم و واجب است. همان‌گونه که برخی از فقها تصریح کرده‌اند، با توجه به قرآنی، به نظر می‌رسد امور عام مسلمین مراد روایات است و با توجه به این‌که در حوادث اجتماعی بیش از هر زمان دیگری مسلمین نیاز به کمک‌رسانی دارند، این امر جز از حکومت ساخته نیست. هم‌چنین با توجه به این‌که اقدامات دولت جزء مصالح قطعی جامعه به شمار می‌رود، بر طبق عنصر مصلحت در فقه، وظایف و اختیاراتی بر عهده حکومت است.

واژگان کلیدی

فقه حکومتی، اختیارات حکومتی، بلایا، بلایای طبیعی، بیماری‌های واگیردار

* دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم: mehromah1364@gmail.com

مقدمه

بلاایای طبیعی؛ مانند سیل، زلزله، طوفان و هم‌چنین برخی بیماری‌های واگیردار مانند کرونا، هر ساله هزاران نفر از مردم جهان را به کام مرگ می‌کشد و مردم هیچ جای دنیا از بیم آن ایمن نیستند. این حوادث و بیماری‌ها معمولاً قابل پیش‌بینی نیستند و البته در برخی موارد متأثر از عمل‌کرد انسان‌هاست. کاهش و کنترل خطرات ناشی از آن‌ها و تمهیدات لازم پیش از وقوع آن‌ها و اقدامات ترمیمی پس از آن از جمله اموری است که فقه باید بدان‌ها ورود پیدا کند و مسؤولیت دولت و حکومت در بلایا و بیماری‌های واگیردار را از زاویه‌های مختلفی بررسی کند.

اول: مسؤولیت دولت و حکومت قبل از شیوع بیماری و وقوع حادثه؛ مثل آمادگی و تمهید برای پیش‌گیری از وقوع یا تمهید موارد نیاز در زمان وقوع؛ مانند تربیت پزشک و پرستار مورد نیاز، ساخت بیمارستان و درمانگاه و مراکز مورد نیاز، ایجاد مراکز علمی و تحقیقاتی، آزمایشگاه‌ها، گسترش بهداشت و ... آیا این موارد جزء مسؤولیت دولت و حکومت محسوب می‌شوند یا دولت در این زمینه مسؤولیتی ندارد؟ البته در این جهت، بیماری‌ها خصوصیت ندارند، بلکه همین بحث در مورد بلاایای طبیعی؛ مثل زلزله و سیل و یا بلاایای عمومی و ... هم مطرح است. همان‌طور که فقط در مورد مسؤولیت و وظایف حکومت و دولت نسبت به مردم خودش نیست، بلکه حتی نسبت به سایر ملل و دولت‌ها هم هست و حکومت اسلامی به ملت اسلام و سرزمین‌های تحت سیطره حکومت اسلامی اختصاص ندارد، بلکه مسؤولیت عام و جهانی است و نسبت به ملل و دولت‌های کافر و خارج از سیطره حکومت و دولت اسلامی هم هست و اگر دولت اسلامی امکان و توان کمک و حل مشکلات آن‌ها را داشته باشد، نسبت به آن‌ها هم وظیفه و مسؤولیت دارد، بنابراین، این وظایف و مسؤولیت‌ها عام است و هر جا دولت و حکومت اسلامی توان داشته باشد، وظیفه و مسؤولیت دارد که ادله آن خواهد آمد.

دوم: مسؤولیت دولت و حکومت در هنگام شیوع بیماری و وقوع حادثه. آیا دولت

به رسیدگی به امور مبتلایان و معالجه آنها و ... موظف است؟ آیا می‌تواند اموالی را که در اختیار او است، در جهت رفع مشکلات مردم استفاده کند؟

سوم: مسؤولیت دولت و حکومت نسبت به گسترش و شیوع بیماری. آیا دولت می‌تواند به خاطر جلوگیری از شیوع بیماری از اجتماعات منع کند؟ آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود کند؟ جلوی مسافرت را بگیرد؟ مساجد را تعطیل کند؟ حتی اگر مستلزم ترک برخی واجبات؛ مثل وجوب نماز جمعه - بنا بر یک نظر - و یا وجوب حج باشد.

چهارم: مسؤولیت دولت و حکومت نسبت به ملازمات این حوادث؛ مثل تأمین نیازهای روزمره مردم و تأمین نفقه روزانه آنها. در حقیقت آیا دولت نسبت به تأمین نیازهای عمومی مردم که در شرایط عادی توسط خود آنها تأمین می‌شود، اما به سبب شرایط خاص بیماری یا بلایای طبیعی در تأمین آنها دچار مشکل شده باشند، وظیفه‌ای دارد؟

پنجم: مسؤولیت و وظیفه حکومت در قبال اشخاص متخلف هم به نسبت کسانی که به وظایف‌شان در این شرایط پایبند نباشند و هم نسبت به کسانی که از شرایط سوء استفاده کنند و کارهایی انجام دهند که موجب اضرار به دیگران و جامعه باشد؛ مثل احتکار مایحتاج مردم و ... آیا دولت اجازه تعزیر این افراد را دارد؟ یا آن چه احتکار شده است را بفروشد؟ یا آنها را جریمه کند؟

روایات

برخی روایات بر وجوب دفع ضرورت مضطربین وارد شده‌اند و علاوه بر اعتبار اسناد روایات، بعید نیست قطع به صدور آن هم وجود داشته باشد.

أحمد بن محمد، عن النوفلی، عن السکونی، عن جعفر، عن أبیه، عن أبائه : قال: قال رسول الله ﷺ: «من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۷۵).

روایت از نظر سند معتبر است و بر وجوب دفع ضرورت هر مضطرب دلالت می‌کند؛



چون پیامبر ۹ فرموده‌اند: «کسی که بشنود کسی مضطر است و جواب او را ندهد...». ذکر صیغه استغاثه به خوبی بر وجود اضطرار دلالت می‌کند و منادی و مستغیث «رجل» ذکر شده است، نه مسلم و البته روشن است که «رجل» در این جا خصوصیت ندارد و منظور هر شخصی است. تعبیر «فلیس بمسلم» هم بر لزوم حکم دلالت دارد و این منافات ندارد که این تعبیر در برخی موارد در امور غیر لازم و واجب هم به کار رفته باشد؛ زیرا این تعبیر بر لزوم و وجوب دلالت دارد و اگر قرینه برخلاف باشد، طبق قرینه معنا می‌شود و این جا هیچ قرینه‌ای وجود ندارد. علاوه بر این که استفاده این تعبیر در غیر موارد الزامی روشن نیست. مرحوم کلینی هم روایت را به طریق دیگری نقل کرده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۶۴).

البته توجه به این نکته لازم است که دلیل نفی حرج، همان طور که بر سایر ادله واجبات حاکم است، بر وجوب دفع ضرورت مضطربین هم حاکم است و اگر دفع ضرورت و وجوب اغاثه مضطربین حرجی باشد، واجب نخواهد بود؛ هرچند با در نظر گرفتن تأکیدات بسیاری که در روایات نسبت به لزوم دست‌گیری از مردم و کمک و خدمت به خلق وارد شده است، محبوبیت و مطلوبیت دفع ضرورت، حتی با فرض حرجی بودن آن هم ثابت است. پس دفع ضرورت از مضطربین واجب است، حتی اگر مضطر مسلمان هم نباشد و البته این وجوب کفایی است، نه عینی. اما وجوب مقدمه مفوته این واجب - یعنی وجوب تحصیل و حفظ قدرت، قبل از این که ضرورتی پیش بیاید و کسی مضطر شود - بر اساس متفاهم از خود همین دلیل واجب بر اساس مناسبات حکم و موضوع است. یعنی اگر گفته شود دفع ضرورت مضطر واجب است و فریادرسی به کسی که کمک نیاز دارد، لازم است، عرفاً این فهمیده می‌شود که اگر مکلف می‌داند کسی مضطر می‌شود و به کمک نیاز پیدا خواهد کرد، نباید خودش را عاجز کند و اگر هم قدرت ندارد، باید قدرت را تحصیل کند و ضرورت مضطر باید پاسخ داده شود و باید به او کمک شود و قدرت در این موارد، شرط استیفای ملک است، نه شرط ملک؛ یعنی اگر فرد قدرت هم نداشته باشد، با این حال ملک وجود دارد و ملک فوت می‌شود و این مطلب با «وجوب مقدمات مفوته خلاف قاعده است»،

منافات ندارد؛ چرا که دلیل وجوب به خودی خود بر وجوب مقدمات مفوته آن دلالت نمی‌کند و از اثبات وجوب مقدمات مفوته قاصر است؛ زیرا قبل از تحقق شرط وجوب، تکلیفی وجود ندارد تا مکلف را برای تحصیل مقدمه تحریک کند. اما اگر جایی از هر دلیلی - حتی اگر از خود دلیل وجوب - فهمیده شود که حتی با فرض عدم قدرت هم ملک وجود دارد، لزوم و وجوب مقدمه مفوته از خود همان دلیل قابل استفاده است. نتیجه این که اگر مکلف می‌داند در آینده ضرورات و اضطراری برای دیگران پیش می‌آید که «من به الکفایة» برای دفع آن‌ها وجود ندارد، تحصیل مقدمات و قدرت و حفظ آن برای دفع ضرورات آینده واجب است؛ به این شرط که حرجی نباشد. روایات دیگری هم وجود دارد که ظاهراً مورد اتفاق همه مسلمین است و آن وجوب اهتمام به امور مسلمین است (همان، ص ۱۶۴-۱۶۳).

نظر برخی فقها پیرامون این روایات

مرحوم صاحب وسائل از این روایات وجوب فهمیده است و لذا عنوان باب را این‌طور ذکر کرده است: «باب وجوب الاهتمام بأمور المسلمین» (حر عاملی، ۱۶/۴۱۶، ج ۱۶، ص ۱۸) و مرحوم کلینی نیز عنوان باب را این‌طور ذکر کرده‌اند: «باب الاهتمام بأمور المسلمین و النصیحة لهم و نفعهم» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۶۳) و مرحوم علامه مجلسی عنوان «قضاء حاجة المؤمنین و السعی فیها و توقیرهم و ادخال السرور علیهم و اکرامهم و أطفافهم و تفریح کرههم و الاهتمام بأمورهم» را برای این روایات انتخاب کرده‌اند (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۱، ص ۲۸۸). علما مضمون این روایات را اهتمام به دفع ضرورات و حوایج اشخاص و مسلم فهمیده‌اند؛ یعنی پاسخ‌گویی به مشکلات شخصی افراد و حوایج شخصی را برداشت کرده‌اند و البته برخی از آن‌ها گفته‌اند منظور از «امور مسلمین» شامل امور دنیوی و اخروی است (مازندرانی، ۱۳۸۷ق، ج ۹، ص ۲۸). منظور در این روایات کسی است که قدرت بر رفع حوایج مسلمین را داشته باشد و با این حال، نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا باشد و منظور از این که مسلمان نیست؛ یعنی اسلامش ناقص است؛ مثل کسی که حج را ترک می‌کند - این نقص با آنچه در برخی

موارد دیگر به عدم کمال تعبیر شده است، متفاوت است. - مرحوم علامه مجلسی هم در شرح این روایت همین مبنا را اتخاذ کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۱ و همو بی تا، ج ۷۱، ص ۷۳۳). بنابراین، علما از این روایات برآورده کردن حوایج شخصی و ضرورات افراد را فهمیده‌اند؛ بر این اساس که «امور مسلمین» که اضافه جمع به جمع است را از موارد اضافه جمیع به جمیع دانسته‌اند و آن را انحلالی معنا کرده‌اند؛ یعنی کار و ضرورت هر مسلمانی.

استدلال به روایات بر امور عام مسلمین

به نظر می‌رسد مراد از این روایات - هرچند ممکن است در بعضی موارد با دفع حوایج و ضرورات اشخاص نیز تصادق پیدا کند - اهتمام به امور عام مسلمین است؛ یعنی اضافه جمیع به مجموع؛ یعنی امور و کارهای عام مسلمین. اگر چه دفع ضرورت و حوایج شخصی مسلمانان و حتی غیر مسلمانان مطلوب، بلکه در برخی موارد مثل اضطرار واجب است، اما این روایت در صدد بیان آن نکته و مطلب نیست، صرف این‌که آن مطلب و نکته هم درست است، دلیل بر این نمی‌شود که مراد از روایت هم همان باشد. آنچه از تعبیر «امور مسلمین» فهمیده می‌شود؛ یعنی امور عمومی و جمعی مسلمین؛ مثل امنیت عمومی، اقامه حکومت - در جایی که خداوند به خصوص دخالت نکرده است مثل عصر غیبت -، جنگ و دفاع از بلد اسلام و مسلمین، حفظ امنیت مرزها و... بنابراین، منظور از این تعبیر، امور عام و عمومی و جمعی است. البته یکی از امور عام مسلمین هم سرپرستی و دست‌گیری از فقرای مسلمین است، اما نه از این جهت که حاجت شخصی یک فرد است، بلکه چون یکی از امور عام مسلمین رسیدگی به امور نیازمندان است. البته «امر» به تنهایی به امور عام اختصاص ندارد، بلکه بر امور شخصی هم اطلاق می‌شود و کلمه «مسلمین» نیز به تنهایی ظهوری در «مجموع من حیث المجموع» ندارد، بلکه با جمیع و انحلال هم سازگار است. اما ترکیب این دو کلمه با یکدیگر و اضافه یکی به دیگری چنین معنایی را افاده می‌کند. به عبارت دیگر، «مسلمین»؛ هم می‌تواند جمع استغراقی باشد و هم می‌تواند جمع مجموعی باشد

- که بین عنوان مجموع و جمیع تغایر و تباین در معناست و حیثیت مجموع غیر از حیثیت جمیع و انحلال و استغراق است و لذا استعمال لفظ در هر دو، استعمال لفظ در متعدد خواهد بود - اما اضافه «امر» یا «امور» به مسلمین باعث می‌شود این تعبیر در مجموع ظهور پیدا کند و این‌که مراد امور عمومی مسلمین است و لذا در روایات هم از حاکم به قائم به امور مسلمین تعبیر شده است. این‌طور نیست که اصل در جمع، استغراقی بودن باشد، بلکه هر جا ظاهر لفظ مهم است و گاهی ظهور در استغراق و انحلال است و گاهی ظهور در مجموع است. این‌که در آیه شریفه هم مذکور است: «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری (۴۲): ۸۳)، منظور امر عام است و لذا در تفاسیر هم شأن نزول این آیه انصار دانسته شده‌اند که مجمع مشورتی برای امور اجتماعی و عمومی داشته‌اند. همان‌طور که مراد از آیه شریفه «وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳): ۱۹۵)، مشاوره در امور عمومی است و لذا پیامبر ۹ هم در امور عمومی، مثل جنگ در برخی موارد با اصحاب مشورت می‌کرده‌اند. این آیه شریفه از ادله مطلوبیت مطلق مشورت نیست. این‌کثیر هم در تفسیر این آیه این‌گونه بیان کرده است: «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»؛ ای لایبرمون امرأ، حتی یتشاوروا فیه لیتساعدوا بآرائهم فی مثل الحروب و ما جرى مجراها، کما قال تبارک و تعالی: «وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» الآية و لهذا کان 7 یشاورهم فی الحروب و نحوها» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۱۹۳).

در روایات هم از امام به قائم به امور مسلمین تعبیر شده است و قیام به امور مسلمین جزء شؤون امام دانسته شده است و یقیناً مراد، قیام به امور شخصی افراد نیست و اصل یک مورد هم معهود نیست که این ترکیب در امور شخصی مسلمین به کار رفته باشد (شیخ صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۶۰؛ همو، ۱۳۷۷ق، ج ۲، ص ۳۳۶؛ همو، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۰۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۷۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۵ق، ص ۵۴۰؛ همو، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مجلسی، بی تا، ج ۳۳، ص ۳۵؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق، ج ۱، ص ۲۱۶؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق (الف)، ج ۲، ص ۲۶۰؛ کراچکی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۹ و ۲۹۵؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۵۲؛ مجلسی، بی تا، ج ۳۱، ص ۳۵۳ و...).

بنا بر این روایت، لزوم و وجوب اهتمام به امور مسلمین به معنای اهتمام به امور

عمومی مسلمین است و حداقل احتمال این ارتکاز (فهم امور عمومی از امور مسلمین) از موارد احتمال قرینه‌ای محسوب می‌شود که مانع شکل‌گیری اطلاق برای این تعبیر است. البته امور عمومی مسلمین؛ هم شامل امور عمومی الزامی است و هم شامل امور عمومی غیر الزامی و هیچ اشکالی ندارد رسیدگی و اهتمام به امور غیر الزامی هم واجب و لازم باشد؛ مثل تأمین فضای سبز جامعه ممکن است از امور غیر الزامی باشد، اما اهتمام به آن لازم باشد. همان‌طور که انجام مستحبات الزامی نیست، اما بعید نیست بیان آن‌ها در جامعه و برای مردم و تبیین احکام شریعت (حتی احکام غیر الزامی) لازم و واجب باشد.

در نتیجه مفاد روایت این است که اهتمام به امور عام مسلمین بر هر مسلمانی لازم و واجب است (به مقدار توان و قدرتی که دارد) و همه نسبت به امور عام جامعه اسلامی مسؤولیت دارند. اهتمام به حفظ امنیت مرزها، امنیت عمومی، بهداشت جامعه، حکومت اسلامی و خلافت و حکومت از بارزترین امور عمومی جامعه اسلامی است که اهتمام به آن و تلاش برای اقامه حکومت مرضی خداوند متعال (در صورت وجود معصوم 7 حکومت ایشان و در زمان غیبت ایشان حکومت فقیه عادل) بر هر مسلمانی لازم است. ملاک این‌که چه چیزی از امور مسلمین است، صدق عرفی است و البته این مفهوم هم مانند همه مفاهیم شبهه مفهومی دارد.

یکی از ثمرات مترتب بر معناکردن روایت به این صورت - که منظور از امور مسلمین، امور عام مرتبط با مسلمین است - موارد تزامم مصالح اشخاص و مصالح عمومی است؛ مثل این‌که ملک شخص مانع تعریض خیابان و راه باشد که مشکلاتی را برای عموم ایجاد کرده است، دفع تزامم از امور عام از موارد امور مسلمین است که اهتمام به آن لازم است و چون امور عام اهمیت بیش‌تری دارد، این روایت بر دلیل سلطنت مالک بر مالش و عدم جواز تصرف در مال مسلم بدون رضایت مقدم است و اطلاق آن دلیل را مقید می‌کند و اگر هم اهمیت آن احراز نشود، حداقل این روایت با آن ادله تعارض تزاممی - نه تعارض تکاذبی - پیدا می‌کند و باعث می‌شود نتوان به آن ادله در این مورد تمسک کرد و مرجع اصل حل و برائت خواهد بود. یا مثل لزوم حفظ

احترام میت مسلمان و عدم جواز تشریح آن و مصلحت عام پرورش پزشک و... که بر تشریح متوقف است و بدن میت کافر در اختیار نباشد. به طور کلی در هر موردی که مصالح عام با یک حکم شخصی تراحم پیدا کند، اطلاق آن حکم مقید می‌شود و رعایت مصلحت عام بر رعایت آن حکم شخصی و خاص مقدم است یا از باب اهمیت - که خود لسان دلیل لزوم اهتمام به امور مسلمین و این‌که اگر کسی اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست، می‌تواند نشانه اهمیت آن باشد - و اگر اهمیت آن هم احراز نشود، از این جهت که با دلیل آن حکم تعارض می‌کند و بعد نوبت به رجوع به اصل می‌رسد که با تمسک به اصل مخالفت با آن حکم شخصی اشکال نخواهد داشت. معنایی که در مورد روایت گفته شد؛ هرچند در کلمات فقهای سابق مذکور نیست، اما به نظر معنای صحیح و درستی است که در بسیاری از امور اجتماعی و عمومی راه‌گشااست.

امور عام مسلمین در کلام برخی فقها

مرحوم آیه‌الله گلپایگانی هم در مسائل اجتماعی اسلام که در انتهای رساله ایشان مذکور است، فرموده‌اند: «وظیفه هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع معاش و اقتصادی مسلمانان اهتمام نماید که «من اصبح و لم یهتّم بأمر المسلمین»، فلیس بمسلم» (گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۳۵). این مسأله نشان می‌دهد ایشان نیز از این روایت امور عام مرتبط با مسلمین را فهمیده‌اند. البته ممکن است در برخی موارد با وجود من به الکفایه هم عدم اهتمام صدق کند؛ مثل این‌که انجام و عدم انجام دیگران برای فرد تفاوتی نداشته باشد و حتی اگر دیگران هم انجام ندهند، این شخص انجام نمی‌دهد - هرچند الآن دیگران هم انجام می‌دهند - ظاهر روایت این است که این فرد هم معاقب است؛ چون اهتمام مأخوذ در دلیل موضوعیت دارد و فرد باید اهتمام داشته باشد، نه این‌که اهتمام طریق صرف برای ذو طریق است. البته اهتمام مصلحت نفسی ندارد، اما وجوب نفسی تهیثی دارد.

مرحوم آقای تبریزی از این روایت استحباب فهمیده‌اند (نه وجوب)؛ به این دلیل که مراد از امور مسلمین را قضای حاجت مؤمنین دانسته‌اند و چون ارتکاز متشرعی این

است که قضای حاجت مؤمن واجب نیست، از ظهور «فلیس بمسلم» رفع ید کرده‌اند (تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۱۰، ص ۴۲۲ و همو، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۲۸۲). هرچند ایشان در جاهای دیگر از این تعبیر، وجوب فهمیده‌اند (تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۱۰، ص ۴۶۴ و همو، ۱۴۱۷ق، ص ۴۵۸ و ۴۶۶).

استعمال این ترکیب در کلمات علما به خوبی نشانه این مسأله است که تعبیر «امور مسلمین» در امور شخصی به کار نمی‌رود، بلکه مراد امور عام است و تعبیراتی؛ مثل «الناظر فی أمور المسلمین» و «القائم بأمر المسلمین» و ... در کلمات ایشان در مورد امور عام مربوط به مسلمین به کار رفته است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ص ۶۶۹؛ جزری، بی تا، ص ۳۱۷ و طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۹۸) و از این دست تعبیرات در کلمات علما بسیار استعمال شده است (حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۳۷؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ص ۶۷۳ و ۶۷۵؛ طوسی، ۱۳۸۷ق(الف)، ص ۱۰۶؛ جزری، بی تا، ص ۱۹۹؛ حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۳۷ و ۳۶۲ و سلار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۰۴).

بنابراین، بیماری‌های مسری که شیوع پیدا می‌کنند، جزء امور مسلمین محسوب می‌شوند و اهتمام نسبت به آن و اقدامات متناسب با آن بر همه واجب است.

نیاز به قدرت حکومت در برخی امور

قدرت بر انجام برخی امور محدود به حکومت است و شخص بما هو شخص، بر انجام آن قدرت ندارد؛ مثل حفظ مرزهای بلد اسلامی، حفظ امنیت عمومی و ... شخص بما هو شخص، ممکن است بتواند در انجام این امور کمک کند، اما نمی‌تواند این موارد را انجام دهد، بلکه نیازمند به مدیریتی است که بتواند توان افراد و جامعه اسلامی را در این جهت مدیریت کند و به کار گیرد. این مدیریت همان چیزی است که از آن به حکومت تعبیر می‌کنیم. هر حاکمی محدوده اعمال قدرت و مدیریت خود را دارد؛ هرچند به صورت سلسله‌مراتب طولی باشد. مثل دهمدار در حیطة دهستان، بخشدار در محدوده بخش، فرماندار در حیطة شهرستان و استاندار در محدوده استان و رئیس‌جمهور در محدوده کشور و حاکم شرع در حیطة همه بلد اسلامی مدیریت

می‌کنند. بنابراین، قدرت بر انجام برخی امور، همگانی نیست، بلکه فقط از حکومت بر می‌آید و هر تکلیفی که قدرت همگانی بر انجام آن نباشد، بلکه قیام به آن به دولت و حکومت نیاز داشته باشد، مسؤولیت و وظیفه حکومت و دولت محسوب می‌شوند. البته چون اهتمام به امور مسلمین تکلیف خاص حاکم نیست، بلکه بر هرکسی به اندازه‌ای که قدرت و تمکن دارد، اهتمام و قیام به امور مسلمین واجب و لازم است، بر همه اشخاص و مسلمین واجب است حاکم را در انجام این امور یاری کنند و به اندازه قدرت و تمکن‌شان کارهایی را که می‌توانند، انجام دهند. پس این روایات؛ هم وظیفه حاکم را مشخص می‌کند و هم وظیفه اشخاص و افراد را و هرکدام به وظیفه‌شان عمل نکنند، «فلیس بمسلم». روایت وجوب اغاثه و اجابت مضطر هم همین‌طور است و بلکه به امور عام و حتی امور شخصی مسلمین هم اختصاص ندارد، بلکه اجابت هر مضطری واجب است - حتی اگر اضطرار او شخصی باشد و مسلمان هم نباشد - و هم بر حکومت اسلامی و هم مسلمین دفع ضرورات مضطربین لازم و واجب است. البته دفع ضرورت کسی که مهدورالدم است و قتل او جایز است، لازم نیست؛ چون معنای مهدورالدم بودن آن، جواز قتل او و عدم دفع ضرورات او است و البته در آن‌جا هم نسبت به ضروراتی که ایراد آن‌ها مشروع نیست، اجابت او و دفاع از او لازم است؛ مثل این‌که کافر مهدورالدمی را زجرکش کنند - که اگرچه قتلش جایز است، اما زجرکش کردن او جایز نیست - و او استغاثه کند که در این صورت دفاع از او در مقابل زجرکش کردن لازم است؛ هرچند اصل قتلش جایز یا حتی واجب باشد.

مصلحت

عنصر مصلحت از گذشته‌های دور تا به امروز همواره در فقه سنتی شیعه، مطرح بوده است و علمای شیعه در ابواب گوناگون فقه به آن اشاره کرده‌اند و مخصوصاً در احکام حکومتی و احکام مربوط به ولایات، مصلحت از نقش مهمی برخوردار بوده است. واژه مصلحت در کتب فقهی شیعه در ابوابی؛ مثل مکاسب محرمه، بیع، وقف، ولایت و غیر این‌ها در موارد متعددی استعمال شده است و با بررسی همه آن‌ها به طور

کلی می‌توان جهت کاربرد این کلمه را در دو زمینه خلاصه کرد: ۱. در جایی که تزامم دو حکم شرعی در مقام امتثال و اجرای آن‌ها پیش می‌آید و ۲. در مسأله ولایت و سرپرستی. در زمینه اول مثلاً شیخ انصاری؛ در مکاسب محرمة این کلمه را در مواردی مثل جواز غیبت استعمال کرده و فرموده است مواردی که از حرمت غیبت استثنا گردیده و به جواز آن حکم شده، (جایی است که) فرضاً مصلحتی متوجه شخص غیبت‌شونده گردد که از نظر عقل یا شرع بر مصلحت حفظ احترام مؤمن برتری دارد. در این صورت، واجب است بر طبق مصلحت اقوی حکم شود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۴۴). ایشان هم‌چنین در موارد جواز کذب می‌فرماید اصلاح ذات‌البین از موارد جواز کذب است و روایات زیادی به جواز کذب برای اصلاح ذات‌البین دلالت دارند (همان، ص ۵۲). در زمینه دوم، به طور کلی در ابواب فقه هر جا از ولایت بحثی مطرح گردیده، در کنار آن از مصلحت و مصلحت‌بینی ولی هم سخنی به میان آمده است؛ زیرا همان‌طور که امام راحل^۱ نوشته‌اند: «اصل اولی در هر ولایتی این است که مقید به رعایت مصلحت باشد» (قدیری، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۵۲۶). صاحب‌جواهر در مسأله احتکار می‌فرماید حاکم شرع محتکر را به فروختن جنس احتکارشده وادار می‌کند و دلیل بر این حکم، روایات و اجماع علما است؛ چه احتکار حرام باشد و چه مکروه و اگر کسی بگوید بنا بر قول به کراهت، وادارکردن بر بیع معنا ندارد؛ زیرا وقتی احتکار مکروه شد، فروش جنس واجب نیست و چگونه می‌توان کسی را وادار کرد بر کاری که بر او واجب نیست؟ پاسخ می‌دهیم ما دلیل داریم بر وادارکردن محتکر و اجبار او بر بیع و ما تابع دلیل هستیم. گذشته از این، مصلحت عمومی و سیاست نیز این حکم را تأیید می‌کند؛ زیرا در بسیاری از زمان‌ها و مکان‌ها، مصلحت عمومی و سیاست اقتضای وادارکردن محتکر را بر فروختن جنس دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۴۸۵). هم‌چنین فقهای دیگر از جمله شیخ مفید (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ص ۶۱۶)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۷۴) و شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۴۱)، برای جلوگیری از احتکار، وادارکردن بر فروش جنس و قیمت‌گذاری را برای حاکم اسلامی

بر اساس رعایت مصلحت جایز دانسته‌اند. امام خمینی 1 در این زمینه می‌فرماید محتکر را بر فروش جنس احتکارشده وادار می‌کنند، لیکن قیمت بنا بر احوط برای او معین نمی‌شود، بلکه می‌تواند به هر قیمتی بفروشد، مگر این که قیمت پیشنهادی او، اجحاف باشد که در این صورت او را وادار می‌کنند قیمت را پایین بیاورد. اگر محتکر قیمتی را معین نکرد، حاکم شرع بنا بر مصلحتی که می‌بیند، قیمت را معین می‌کند (امام خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۴۳۲).

هم‌چنین واژه مصلحت در موارد دیگری که در حوزه اختیارات حاکم اسلامی بوده، به کار رفته است از جمله در بحث از سرزمین‌هایی که با جنگ به دست آمده (طوسی، ۱۳۸۷ق(ب)، ج ۱، ص ۲۳۵)، آبادکردن زمین‌ها (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۵۹)، بذل جایزه از بیت المال (همان، ج ۲۸، ص ۲۲۶-۲۲۵)، تثبیت قیمت‌ها و محدودکردن تجارت (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۵۸)، فروش سلاح به دشمنان دین (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۲)، کیفیت مصرف خمس (قدیری، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۹۵) و هم‌چنین در سایر ولایت‌های حاکم از قبیل ولایت بر وقف (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۸۰)، ولایت بر طفل (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۷۸)، ولایت قیمی که پدر یا جد پدری پس از مرگ خود، او را تعیین می‌کنند (قدیری، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۳۶) و غیر این‌ها نیز از مصلحت استفاده شده است.

از مجموع آیات و روایات^۱ بر می‌آید که مصلحت «نظم اجتماعی» برای شارع از اهمیت فراوانی برخوردار است. مقصود از مصلحت اجتماعی، مصالحی است که در حوزه اجتماع مطرح بوده و دارای انگیزه‌هایی از جمله حفظ نظام اسلامی، عدالت اجتماعی، حفظ جان مؤمنین، جلوگیری از سلطه کفار بر کیان جامعه اسلامی، برقراری نظم و اداره صحیح امور جامعه، حفظ شریعت اسلام، وحدت مسلمانان و... است. پس مصلحت اجتماعی جامعه اقتضا می‌کند که حکومت در بلایا و بیماری‌های فراگیر ورود پیدا کند و در رفع آن‌ها بکوشد تا جامعه دچار بی‌نظمی و هرج و مرج و ازهم‌گسستگی نگردد. هم‌چنین مصلحت عمومی جامعه ایجاب می‌کند که دولت مقدمات مقابله و کنترل بلایا را هم فراهم کند تا در وقت لزوم، از آن استفاده شود.

نتیجه گیری

با توجه به مباحث مذکور، مسؤولیت و وظایف حکومت را در پنج مورد می توان ذکر کرد:

۱. مسؤولیت و وظایف حکومت، قبل از وقوع حادثه و بلا یا شیوع بیماری؛ مثل ایجاد مراکز علمی، پرورش پزشک و پرستار و نیروی مورد نیاز، ساخت درمانگاه و بیمارستان و انجام این امور لازم است؛ چون دفع ضرورت مضطربین لازم و تحصیل و حفظ قدرت نسبت به آن هم لازم است. این امور در حقیقت مقدمات مفوته همان دفع ضرورت اشخاص در ظرف اضطرارند. علاوه بر این که این امور جزء امور عام مرتبط با مسلمین هستند که قیام به آنها واجب و لازم است و این امور مقدمه واجب نیستند، بلکه جزء امور مسلمین هستند که اهتمام به آنها لازم و واجب است. از آنجا که این امور نوعاً از مسائلی هستند که قدرت بر انجام آنها منحصر در حکومت و دولت است و شخص توان دفع این نوع ضرورات عمومی را ندارد، جزء وظایف و مسؤولیت های حکومت محسوب می شود.

ذکر این نکته هم لازم است که وجوب دفع ضرورت مضطربین یا اهتمام به امور مسلمین، به معنای قیام مجانی به آنها نیست و اخذ اجرت در مقابل آنها با وجوب آنها منافات ندارد. البته فرد نمی تواند انجام عمل واجب را به اخذ اجرت منوط کند که اگر اجرت پرداخت نشود، عمل واجب را انجام ندهد؛ هرچند اگر مردم از پرداخت اجرت امتناع کنند، شخص یا دولت حق اخلال به انجام واجب را ندارد و اگر دولت نمی تواند با وجوه عمومی که در اختیار دارد، این امور را انجام دهد، می تواند افراد را به پرداخت اجرت مجبور کند و این در حقیقت از همان مواردی است که هرکسی به هراندازه توان و قدرت دارد، باید بر انجام امور عمومی قیام کند و اهتمام داشته باشد و به دولت و حکومت کمک کند و اخذ مالیات یا اجرت از باب مقدمه اهتمام به آن امر لازم و واجب است.

۲. مسؤولیت و وظایف دولت و حکومت در زمان وقوع بلا و شیوع بیماری؛ مثل معالجه بیماران و رسیدگی به امور آسیب دیدگان، محافظت از افراد سالم برای عدم ابتلا و ...

دولت نسبت به این امور؛ هم مسؤولیت دارد و هم وجوب دفع ضرورت مضطربین و هم وجوب اهتمام به امور مسلمین این امور را شامل‌اند و محافظت از افراد سالم نیز جزء امور مسلمین است که اهتمام به آن لازم و واجب است.

۳. دولت وظیفه دارد در مقابل گسترش و شیوع بلا و بیماری جلوگیری کند. به عنوان مثال، حق دارد برای حل مشکل مبتلایان یا آسیب‌دیدگان یا محافظت از افراد سالم از اجتماعات منع کند، مالکین را از تصرف در اموالشان منع کند، جلوی کسب و کار را بگیرد، اشخاص را قرنطینه کند و ... - البته در فرضی که این امور ملزم با وقوع دیگران در ضرورت‌ها باشد یا حداقل معرضیت وقوع آن‌ها را داشته باشد -؛ زیرا این امور هم از راه‌های دفع ضرورت مضطربین است و مصلحت عمومی جامعه هم آن را ایجاب می‌کند و همان‌طور که گاهی دفع ضرورت مضطربین به مثل تجویز دارو است، گاهی به منع از اجتماعات است یا منع از کسب و کار یا تصرف در اموال است، بلکه این از موارد اهتمام به امور مسلمین است. البته دولت چون بر اساس تراحم بین امور و مصالح عام یا دفع ضرورت مضطربین و احکام شخصی چنین حقی داشت، اگر جایی این تراحم نباشد و دولت بتواند بدون جلوگیری از این نوع احکام شخصی، ضرورت مضطربین را دفع کند یا آن‌ها را از وقوع در ضرورت حفظ کند، باید از همان روش استفاده کند.

۴. دولت نسبت به ملبسات و ملزومات بلا یا و بیماری‌ها؛ مثل تأمین روزمره مردم و تأمین نفقه آن‌ها و ... هم وظیفه و مسؤولیت دارد. زیرا این موارد در عنوان اضطرار و وجوب دفع ضرورت مضطربین داخل‌اند؛ همان‌طور که جزء مصالح عام و امور مسلمین هستند که اهتمام به آن‌ها و قیام برای حل آن‌ها لازم و واجب است، حتی اگر به حد ضرورت و اضطرار هم نرسیده باشند، بر حکومت لازم است از اموال عمومی به آن‌ها انفاق کند؛ به حدی که زندگی آن‌ها در حد زندگی متعارف جامعه باشد.

۵. حکومت نسبت به موانع عمل به وظایف؛ مثل برخورد با قانون‌شکنان و محتکران و ... هم مسؤولیت دارد. استدلال بر مسؤولیت حکومت به ادله وجوب دفع ضرورت مضطر و وجوب اهتمام به امور مسلمین، در جایی است که محتکرین آن چه را

گرفته‌اند، از خود دولت نگرفته باشند؛ وگرنه حتی اگر ما احتکار را منحصر در چهار محصول بدانیم، چنانچه شخص کالایی را که احتکار کرده است، از دولت و حکومت تهیه کرده باشد، حتی اگر از حکومت خریده باشد، برخورد با او مشروع است؛ چون معامله‌ای که با حکومت کرده است، مبتنی بر این شرایط - مثل این‌که باید به مردم فروخته شود یا به قیمت خاصی فروخته شود و ... - است و عمل بر خلاف آن شرایط، تخطی از ادله و اطلاقات وفای به عقد و شرط است و بر اساس آن‌ها جواز برخورد دولت ثابت است و برفرض که جایی بر اساس اطلاقات مشکل حل نشود و مجوز برخورد اثبات نشود، بر اساس ادله ولایت فقیه، اثبات این مسؤولیت و حق برای دولت ممکن است.

یادداشت‌ها

۱. به عنوان نمونه: امیرالمؤمنین در واپسین روزهای زندگی شریف‌شان در توصیه به نظم، آن را از ارزش‌های برتر اسلامی معرفی نمودند و هم ردیف با تقوای الهی قرار دادند و فرمودند: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم» (نهج البلاغه، نامه ۴۷).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، قم: مؤسسه سیدالشهداء، ۱۴۰۳ق.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، مکاسب المحرمة، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.
۶. امام خمینی، سیدروح‌الله، تحریرالوسیلة، ج ۱ و ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
۷. تبریزی، میرزاجواد، ارشاد الطالب الی التعلیق علی مکاسب، ج ۳، قم: انتشارات مهر، ۱۳۹۹ق.

۸. تبریزی، میرزا جواد، اسس الحدود و التعزیرات، قم: دفتر آیه الله میرزا جواد تبریزی، ۱۴۱۷ق.
۹. تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاة، ج ۱۰، قم: دار الصديقة الشهيدة، ۱۴۲۷ق.
۱۰. جزری، ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث و الاثر، قم: اسماعیلیان، بی تا.
۱۱. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، قم: مؤسسه آل البيت ، ۱۴۱۶ق.
۱۲. حلبي، حمزة بن علي، الغنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بيت ، بی تا.
۱۳. حلبي، ابو الصلاح تقي بن نجم، الكافي فی الفقه، اصفهان: بی نا، ۱۴۰۳ق.
۱۴. حلبي، ابوالقاسم جعفر بن محمد، شرايع الاسلام، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۱۵. سلار، حمزة بن عبدالعزیز، المراسم، قم: منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۱۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، المسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۱۷. شیخ انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری ، ۱۴۱۵ق.
۱۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، المقنع، قم: مؤسسه امام هادی ۷، ۱۴۱۵ق.
۱۹. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۱، قم: دارالشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۶ق.
۲۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا ۷، ج ۲، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
۲۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۲، ۱۳۷۷.
۲۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید ، ۱۴۱۳ق(الف).
۲۴. طرابلسی، ابن براج قاضی، المهدب، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، الجمل و العقود فی العبادات، مشهد مقدس: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۳۸۷ق(الف).
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیة، تهران: المكتبة المرتضوية الإحياء الآثار الجعفریة، ج ۳، ۱۳۸۷ق(ب).

۲۷. طوسی، محمد بن حسن، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، بيروت: دارالكتاب العربي، ج ۲، ۱۴۰۰ق.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *تهذيب الاحكام*، ج ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۲۹. قدیری، محمد حسن (مقرر)، *کتاب البيع*، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۳۰. کراچکی، محمد بن علی، *التعجب من اغلاط العامة في مسألة الإمامة*، قم: دارالغدیر، ۱۴۲۱ق.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۳۲. گلپایگانی، سید محمدرضا، *مجمع المسائل*، ج ۱، قم: دار القرآن الکریم، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۳۳. مازندرانی، محمد صالح، *شرح الکافی*، ج ۹، تهران: المكتبة الإسلامية للنشر و التوزيع، ۱۳۸۷ق.
۳۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج ۳۱، ۳۳ و ۷۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، ج ۹، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۳۶. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، ج ۲۲، ۲۸ و ۳۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۱۴۰۴ق.
۳۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تهران: صدوق، ۱۳۹۷ق.